

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی
۷	مقدمه مترجم
۱۱	سپاسگزاری
۱۳	فصل اول: رویکردها: مسئله نظریه
۱۷	رویکردهایی به تاریخ باستان
۲۰	تعمیم و مقایسه
۲۸	قوانین، مدل‌ها و گونه‌ها
۴۰	اصطلاحات تخصصی
۴۶	نتیجه
۴۸	فصل دوم: باستان و مدرن: ابداع اقتصاد باستان
۵۲	«مدرن‌گری»
۵۴	«بدوی‌گرایی»
۵۸	صورت‌گرایی و ذات‌گرایی
۶۱	آراء سیاسی اقتصاد باستان
۶۴	رویکردهای نو
۶۷	فصل سوم: محدوده‌های امر ممکن
۶۷	ماتریالیسم
۶۹	بلندمدت
۷۶	جمعیت‌شناسی، نوع خوراک و بیماری
۸۲	بوم‌شناسی
۸۶	فصل چهارم: طبقه و پایگاه
۸۶	جامعه
۹۲	پایگاه

صفحه	عنوان
۹۷	طبقه
۱۰۳	سیاست
۱۰۵	فصل پنجم: حس هویت
۱۰۵	جنس
۱۱۰	جنسیت
۱۱۶	قومیت
۱۲۲	فصل ششم: عقل و اسطوره
۱۲۲	فرهنگ
۱۲۶	ناخودآگاه
۱۳۲	حیوان انسانی
۱۳۸	ساختارها
۱۴۵	فرهنگ‌ها
۱۴۹	مؤخره
۱۵۲	یادداشت‌ها
۱۵۹	راهنمای مطالعه بیشتر
۱۶۳	کتاب‌شناسی
۱۷۲	نمایه

## پیشگفتار نویسنده بر ترجمه فارسی

علوم اجتماعی مدرن به میزان قابل توجهی از دل بررسی گذشته باستانی پدید آمدند. نظریه پردازان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پیشتاز سده‌های هجدهم و نوزدهم همچون آدم اسمیت، کارل مارکس، امیل دورکیم و یا ماکس وبر به واسطه تحصیلات پیشادانشگاهی و دانشگاهی خود مسلماً با جوامع و فرهنگ‌های روزگار باستان کلاسیک و تا حد کمتری خاور نزدیک آشنایی داشتند و بنابراین طبیعتاً این جوامع برای آنان منبع شواهد و نمونه‌ها بودند. البته این ارتباط با تاریخ باستان دلیلی فراتر از تصادف یا مصلحت داشت. برای آن‌ها جوامع باستان به این دلیل فریبنده‌تر داشتند که در عین پیچیدگی و ظرافت، مولد اندیشه‌ها و آثار فرهنگی‌ای بودند که همچنان تا آن زمان تحسین و تقلید می‌شدند و در عین حال، از بسیاری جهات به کلی متفاوت و بیگانه بودند. این جوامع و فرهنگ‌ها آزمونی تعیین‌کننده و نیز چالشی برای آن دسته از نظریه‌های مبتنی بر بررسی مدرنیته اروپایی محسوب می‌شدند که مدعی جهان‌شمولی بودند و همچنین به نحوی روشنگرانه شاهدهی متضاد با جوامع مدرن در حال توسعه عرضه می‌کردند که کانون اصلی توجه این متفکران بود.

تنها پس از بی‌علاقگی علوم اجتماعی به مقایسه تاریخی و اختیار نظریه‌های انتزاعی با ادعای وضعیت تجویزی (نمونه بارز آن اقتصاد کلاسیک است) بجای آن بود که تاریخ باستان از نظرها محو شد. باین حال وسوسه‌انگیز است که بگوییم مورخان حوزه باستان هم در این جدایی بی‌تقصیر نبودند زیرا به استثنای موارد نادر علاقه چندانی به حفظ تبادل نظر با علوم اجتماعی نشان ندادند؛ تأکید این مورخان بیش از هر چیزی بر اولویت مهارت‌های زبانی بود و غالباً هیچ نوع استدلالی را ورای نقل قول از متون باستانی وارد نمی‌دانستند. البته این طرز تلقی هیچ‌گاه عام نبود - می‌توان از اشخاصی چون میخاییل رُستُتسِف، جین هرینسن یا موزس فینلی نام برد که از نظرات موجود در دیگر رشته‌ها برای خلق تفاسیر نو استفاده می‌کردند - اما «تاریخ باستان متعارف»، به تعبیر نظریه پیشرفت علمی تامس کوهن، به طور قطع غیرنظری یا حتی ضدنظری بود. این امر در آموزش دانشجویان از آن هم بیشتر مشهود بود. تا حدود بیست سال پیش، اگر دانشجو به جای گردآوری صرف اطلاعات حقیقی حتی چیزی هم از اصول کلی

تحلیل تاریخی می‌آموخت، این امر معطوف به بحث درباره منابع باستانی و بدون توجه به مسئله تفسیر آن‌ها بود. این فکر که ممکن است شیوه‌هایی برای بررسی گذشته وجود داشته باشد که تقدم شواهد متنی را زیر سؤال ببرد یا کلاً آن‌ها را نادیده انگارد، بدعتی بود که فرد فقط در دوره تحصیلات تکمیلی با آن رویارو می‌شد.

یک عامل مهم، جدایی «تاریخ باستان» - بررسی یونانیان و رومیان روزگار کلاسیک - از مابقی «تاریخ» در بسیاری از دانشگاه‌ها به خصوص در بریتانیا تا دهه ۱۹۸۰ بود. با وجودی که در آغاز سده بیستم علوم اجتماعی عمدتاً از تاریخ رویگردان شده بودند، این جدایی تمام‌عیار نبود و از دهه ۱۹۳۰ به بعد بعضی از مورخان (به ویژه مکتب *آنال* در فرانسه) در پی کم کردن این فاصله برآمدند و برای بررسی گذشته، رویکردی اختیار کردند که بیشتر شبیه علوم اجتماعی بود. یکی از دلایلی که موجب شد من دیدگاهی تا حدی متفاوت نسبت به شیوه غالب تاریخ باستان در پیش بگیرم این بود که در درس‌های رشته تاریخ در مقطع کارشناسی درسی درباره مسائل عمومی تاریخ وجود داشت که مرا با طیفی از دیگر شیوه‌های «تاریخ‌ورزی» آشنا کرد. مسائل مطرح شده در این درس، نسبتاً آشفته و درهم‌ریخته بود و بسیاری از آن‌ها فقط بعدها در بازنگری بود که برای من معنا یافتند - تا حدی، اگر بخواهم صادق باشم به این دلیل که در آن زمان حواس من بیشتر به نواختن در گروه‌های موسیقی و نگارش جستارهای ژورنالیستی معطوف بود تا مطالعات اصلی‌ام. اما گذراندن این درس یک فرض اساسی را برای من محرز کرد که فرد همواره باید رویکرد و مفاهیم مورخان را مورد پرسش قرار دهد نه این که صرفاً به مطالعه نتیجه‌گیری‌های آن‌ها بسنده کند؛ و ذکر چند نمونه اصلی - بالاخص تاریخ خرد کارلو گیتسبورگ و *بلندمدت* تمام‌نمای فرنان برودل - نشان می‌دهد که صرفاً با متفاوت اندیشیدن راجع به گذشته می‌توان به دورنمایی اساساً متفاوت و هیجان‌انگیز از آن دست یافت.

این نگرش پس از انتخاب رشته تاریخ باستان و سپس آغاز پژوهش دکتری با من باقی ماند. در آن سطح از مطالعات بحث در باب نظریه و روش‌شناسی بسیار با صراحت بیشتری عنوان می‌شد، نه فقط به خاطر تأثیر گذشته موزس فینلی و تأثیر حال کسانی چون کیت هاپکینز، پل کارتلیج و آنتونی اسنادگرس، بلکه از پژوهش‌هایی که می‌خواندم واضح بود که طرز تلقی ضدنظری و اثبات‌گرایانه در میان بسیاری از مورخان مهم و معتبر حوزه باستان بر جای مانده است چه رسد به دانشجویان آن‌ها. دلیل این امر به نظر واضح می‌آید: اگر دانشجویان «چگونه تاریخ‌ورزیدن» را مطالعه نکنند، بلکه صرفاً به گردآوری اطلاعات و فراگیری منابع متنی بپردازند، پس لاجرم بیشتر آنان عادات فکری خود را ناخودآگاه از طریق تقلید خواهند

پروراند و در صورتی که مورخانی که این دانشجویان از آن‌ها تقلید می‌کنند عمدتاً اثبات‌گرایانی غیرنظری باشند، این همان چیزی است که دانشجویان به آن مبدل خواهند شد. صحیح است که دانشجویانی که مطالعه خود را ادامه می‌دهند با مباحثه‌ها و عدم قطعیت بیشتری - به‌ویژه در خصوص این مسائل نظری و روش‌شناختی - مواجه خواهند شد اما این امر برای اکثریت دانشجویانی که دانشگاه را پس از کارشناسی ترک می‌کنند بسیار دیر هنگام خواهد بود. اگر صادق باشیم باید بپذیریم که ما در آموزش و تشویق این دانشجویان به نحوه صحیح نقد یا تأمل کافی در باب تفسیر گذشته ناکام بوده‌ایم.

بنابراین، هنگامی که من مسیر حرفه‌ایم را در مدارج پایین استادی دانشگاه ادامه دادم، درصدد فرصتی برای تغییر وضعیت برآمدم. این کار آسان‌تر از آن بود که انتظار داشتم زیرا در بسیاری از گروه‌های تاریخ درسی وجود داشت که به نوعی درآمدی بر تاریخ باستان بود. از آنجا که هیچ کس واقعاً خواهان تدریس آن نبود و از این که من آن را بر عهده بگیرم خرسند بودند، من توانستم بی‌سروصدا آن را برای اهداف خودم تغییر ماهیت دهم. نسل‌های متمادی دانشجویان سخنرانی‌های مرا در باب نظریه و روش‌شناسی تاریخی تاب آورده‌اند (اگر یکی دو دانشجویان میان ورودی واقعاً از آن‌ها خوششان می‌آمد آن سال، سال خوبی به شمار می‌آمد) - بخش عمده‌ای از آن‌ها سال‌ها بعد البته بیشتر به دیگران اظهار کردند که اکنون می‌توانند فایده آن کلاس‌ها را بفهمند و متوجه شوند که چقدر به کارشان می‌آیند. این کتاب مستقیماً از دل آن پروژه بیرون آمد؛ تا حدی برای اینکه فرصتی بود تا بتوانم به دانشجویان چیزی برای مطالعه بدهم که مستقیماً به درس مربوط باشد، بخشی نیز چون این کتابی بود که من آرزو داشتم می‌توانستم در زمان دانشجویی مطالعه کنم، و تا اندازه‌ای به این امید بحث‌برانگیز که ممکن بود بتوانم بر آموزش تاریخ باستان در دیگر دانشگاه‌ها اثر بگذارم، حتی اگر فقط یک دانشجوی کتاب را بخواند و درباره شیوه پژوهش و آموزش موضوع به تردید بیفتد.

آیا این کتاب تغییری ایجاد کرد؟ سوای این که گاه و بیگاه به کسی برمی‌خورم که کتاب را خوانده و به کارش آمده است، مطلقاً هیچ اطلاعی ندارم. مسلماً به نظر می‌رسد که رشته تاریخ باستان در حال حاضر بسیار بیشتر آماده بحث در خصوص مسائل نظری و روش‌شناختی و اخذ اندیشه‌ها و مفاهیم از رشته‌های مختلف علوم اجتماعی است - هرچند هنوز کسانی هستند که سرسختانه غیرنظری مانده‌اند اما آن‌ها به طور حتم در اقلیت هستند. درست است که همه این‌ها در سطح پژوهش و نشر است تا این که مدرکی دال بر تفاوت در یادگیری موضوع از سوی دانشجویان باشد اما اگر بیشتر استادان پذیرای مجادلات نظری هستند و آن را در آموزش خود

لحاظ می‌کنند، باید چیزی در حال تغییر باشد. به هر تقدیر، این بدان معناست که ویراست جدیدی از این کتاب می‌توانست مثال‌هایی بسیار متنوع‌تری را مورد بحث قرار دهد و توجه خود را معطوف به استفاده مورخان حوزه باستان از نظریه‌ها و رویکردهای متفاوت برای بررسی گذشته باستانی کند تا این که فقط به نظریه‌ها و رویکردهایی بپردازد که تنها اگر کسی تصمیم می‌گرفت آن‌ها را اتخاذ کند، می‌توانستند مورد استفاده قرار گیرند.

گمان می‌کنم که با دیدگاه کنونی نیز بیشتر قسمت‌های کتاب بجا و مطرح باقی مانده باشد. درست است که اکثر مورخان از بحث در باب طبقه و پایگاه به مثابه شیوه‌هایی برای تبیین جوامع باستانی دست کشیده‌اند (توجه تقریباً به کلی معطوف به تلقی‌های متفاوت از «هویت» و تأکید بر تجربه ذهنی به جای ساختارهای عینی است). بسیاری از پژوهندگان اقتصاد باستان سخت می‌خواهند باور کنند که مجادله از تقسیم‌بندی میان «بدوی‌گرایی» و «مدرن‌گری» که من در این کتاب به اجمال شرح داده‌ام، گذر کرده است؛ اگر بخواهیم صادق باشیم این یک خیال باطل است و یا اینکه تلاشی است تا در عوض با صحبت از «کارایی»، از این مسئله که آیا ساختارهای اقتصاد باستان اساساً با اقتصاد مدرن متفاوت بوده است یا نه طفره روند. به زعم من در هر دو مورد، مباحث مطرح شده در کتاب همچنان کارایی خود را به عنوان درآمدی بر مسائل بنیادین و راهنمایی در باب بافتاری که مجادلات تاریخی جاری در آن انجام می‌گیرند، حفظ کرده است، حتی اگر بسیاری از اشخاص نام‌بردار در این زمینه هنوز واقعاً به این موضوع اذعان نداشته باشند - و حتی اگر جزئیات مجادلات در این پانزده سال اخیر به سمت و سوی دیگری تغییر جهت داده باشند (همان‌طور که امید آن می‌رفت!). به همین نحو، کارهای پژوهشی در زمینه تاریخ محیط باستان به طور چشمگیری بر اثر پروژه‌های هیجان‌انگیز مشترک میان مورخان و دانشمندان گسترش یافته است - اما از آنجا که این کار بیشتر معطوف به گردآوری اطلاعات جزئی‌تر در خصوص اقلیم در دوران باستان یا طاعون است تا ارائه نظریه‌های جدید در خصوص نحوه برهم‌کنش تغییرات محیطی با فرایندهای تاریخی، گمان می‌کنم که فصل مربوط به برودل و بوم‌شناسی همچنان در آمد سودمندی بر شیوه‌های نوین و درازمدت‌تر اندیشیدن در باب تاریخ ارائه دهد.

به احتمال زیاد، قابل‌ملاحظه‌ترین دگرگونی از زمان نگارش کتاب تردید در باب هویت و بقای کل رشته است. همان‌طور که از عنوان برمی‌آید در آن زمان می‌شد مسلم انگاشت که همه می‌دانند مراد از «تاریخ باستان» چیست. مسئله صرفاً فقط این بود که آیا تاریخ باستان باید زیرمجموعه رشته مطالعات کلاسیک (با تمرکز بر زبان و ادبیات یونانی و لاتین) محسوب شود

یا رشته تاریخ. امروزه، ما اذعان داریم این فرض که جوامع یونان و روم تنها موضوعاتی هستند که در مدیترانه روزگار کلاسیک ارزش بررسی دارند گستاخانه و میراث روزگار استعمار بوده است چه رسد به این که بپنداریم این جوامع تنها معرفان تاریخ «باستان» هستند. حتی بعضی از محققان، حال اظهار می دارند که باید اصطلاح دقیق تر و غیرامپریالیستی تری اتخاذ کرد: مثلاً «مطالعات مدیترانه باستان» یا «تاریخ یونان و روم باستان». عده‌ای دیگر خواهان رشته‌ای از آن هم کلی تر هستند که اگر هم شامل هند، چین و آفریقای روزگار کلاسیک نباشد نیز، لااقل جوامع خاور نزدیک باستان را دربرگیرد. البته نمی توان توقع داشت که هر پژوهشگری بر تمامی این زبان‌ها و سنت‌ها مسلط باشد بلکه بیشتر این موضوع را می‌رساند که پژوهش‌های آینده تنها به صورت دست‌جمعی امکان‌پذیر خواهند بود.

برای من موجب امتنان بسیار است که این فرصت دست داده است تا با شما دانشجویان ایرانی سخن بگویم علی‌رغم اینکه حتی یک کلمه از زبانتان نمی‌دانم؛ امری که در عین حال دلهره‌آمیز هم است چون باید به بی‌اطلاعی خود اعتراف کنم. باوجودی که دیدگاه من درباره رشته تاریخ باستان در آن زمان نسبتاً بنیادستیزانه بود، دانش پایه من به کلی سنتی است. مأمن و مأوای من ایتالیای رومی و آتن روزگار کلاسیک است. این که بیش از بیست سال است توانسته‌ام شرح مختصری از ایران ساسانی و برآمدن اسلام و تأکید بر نقش جوامع نخستین خاور نزدیک در برآمدن یونان کلاسیک را در سخنرانی‌هایم در باب اروپای روزگار باستان متأخر بگنجانم موجبات مسرت بسیار من است اما حتی برای یک لحظه هم درصدد پژوهش در این حوزه‌ها بر نمی‌آیم.

سواى این موضوع که من ناخودآگاه اصطلاح «تاریخ باستان» را در معنای یونان و روم به کار برده‌ام، گمان نکنم چیز دیگری در این کتاب باشد که نتوان آن را به همان اندازه در بررسی جوامع خاور نزدیک باستان (یا به واقع هر جامعه پیشامدرن دیگری) به کار بست. در حقیقت، به نظرم ممکن است موارد مطرح شده در کتاب برای این جوامع بیشتر بجا باشد. این خطر، حداقل از دید من، وجود دارد که اذعان به این که مورخان حوزه باستان نمی‌توانند خاور نزدیک و مابقی اوراسیا را نادیده انگارند منجر به این فرض شود که روش‌های قدیمی می‌توانند برای دانش‌اندوزی بسنده باشند تا اینکه زمانی بعدها بتوانیم آن‌ها را به درستی ارزیابی کنیم. درست برعکس، بهترین راه برای این که مطالعات خاور نزدیک باستان بتواند جایگاه شایسته خود را به‌عنوان شریک برابر در کار علمی به دست آورد این است که از همان ابتدا به لحاظ نظری و روش‌شناختی موشکافانه و فارغ از تنگ‌نظری و کهنه‌پرستی معدودی از نویسندگان و متن‌های متعلق به فرهنگ فرادست

«تاریخ باستان» متعارف عمل کنند. این دگرگونی در دیدگاه ما راجع به گذشته - اروپا از بسیاری جهات، صرفاً حاشیة غربی تاریخ اوراسیا/ست و نه مرکز عالم - نیازمند آن است تا با دگرگونی در ساختارهای نهادین مطالعات باستان همراه باشد نه این که اجازه دهد تا قدرت‌های فکری کهن امپریالیستی همچنان سلطه خود را استمرار بخشند.

احتمالاً موهن تر از منحصر دانستن «تاریخ باستان» به تمدن کلاسیک اروپا توسط یک اروپایی، این است که همان اروپایی برای نحوه بررسی و مطالعه موضوعات غیراروپاییان قاعده وضع کند با این حال اگر من اهل بحث و جدل نبودم از همان ابتدا اصولاً این کتاب را نمی‌نوشتم. هدف من این نیست که به شما بگویم گذشته را چگونه تبیین کنید بلکه این موضوع که لازم است درباره آن بیندیشید، نه این که روش‌ها و رویکردهای سنتی آموزگاران را بالکل فرض مسلم بینگارید. در اینجا یکی از وجوه نظریة جهانی شدن به خاطر می‌آید (یکی دیگر از مجموعه آراء اخیری که اگر این کتاب را امروز می‌نوشتم لازم بود به آن پردازم): اینکه هدف تحول فرهنگی در جهان درهم‌تنیده مدرن، همگن‌سازی نیست بلکه بازاندیشی و تأمل در باب آراء و روال‌های موروثی با علم به وجود موارد جایگزین و ایجاد یک التقاط با استفاده از امکان‌های متفاوت است. از این رو، مورخان غربی حوزه باستان به شکل فزاینده‌ای متوجه این موضوع می‌شوند که به‌رغم سنت‌ها و فرض‌های رشته خود نمی‌توانند همچنان برای یونان و روم رجحان قائل شوند و لازم است که به جای این که صرفاً روال‌ها و استنباط‌های خود را تحمیل کنند، به استدلال‌های متخصصان دیگر حوزه‌ها نیز توجه داشته باشند. دانشجویان تاریخ ایران نیز امروزه با انتخاب دو گانه میان روش‌های غربی (از هر چه بگذریم، کدام یک از آنها؟) به‌طور یکجا یا در بست مردود دانستن آنها مواجه نیستند، بلکه در عوض باید بدانند که نظریه و روش‌شناسی موضوعاتی هستند که باید در باب آنها بیندیشند و رویکرد خود را با استفاده از امکان‌های متعدد حاضر به وجود آورده و آمادگی توجیه و دفاع از آن را داشته باشند. هدف این کتاب واداشتن شما به اتخاذ رویکرد خاص خودتان برای بررسی و مطالعه گذشته است.

نویل مورلی



## مقدمه مترجم

در دوره‌بندی تاریخ از پیدایش خط تاکنون، با دورانی به نام باستان مواجه هستیم که در معنای بسیط اصطلاح، از شکل‌گیری دولت‌های نخستین در آغاز هزاره سوم ق.م. تا میانه هزاره یکم میلادی را در بر می‌گیرد. این در حالی است که ما نخواهیم دوره گذار از باستان به سده‌های میانه را که امروزه به نام باستان متأخر از آن یاد می‌شود و به تقریب تا آغاز سده هشتم میلادی را در بر می‌گیرد، بدان بیفزاییم. به هرروی، این دوران چه در تاریخ ایران و خاور نزدیک، و چه اروپا، با ویژگی‌ها و خصایصی همراه است که آن را از سده‌های میانه، جدید و معاصر متمایز می‌کند.

از میان تمامی خصایصی که می‌توان برای بررسی این دوران بسیار وسیع قائل شد، دو خصیصه بنا به وضعیت تاریخ باستان در مطالعات تاریخی خودنمایی می‌کنند: نخست کمبود منابع و دیگری تلقی ما از جهان باستان. خصیصه کمبود منابع - که به‌ویژه در تاریخ ایران باستان شدیداً محسوس است - بر این واقعیت تأکید می‌کند که برخلاف مطالعات تاریخ سده‌های میانه به بعد، نه فقط پژوهشگر با حجم زیادی از داده‌های مستخرج از منابع روبه‌رو نیست، بلکه به دلایلی خاص با قلت و در مواردی فقدان داده‌های متنی برای بازسازی دوران باستان مواجه است. دقیقاً بر پایه این کاستی است که ویژگی دوم یعنی تلقی ما از جهان باستان شکل می‌گیرد: پژوهشگر تاریخ باستان در بسیاری از مواقع برای جبران کاستی منابع متنی، به تعمیم و مدل‌سازی بر اساس نظریه‌های ساخته و پرداخته حوزه‌های علوم اجتماعی و اقتصاد روی می‌آورد. اقبال و ارجاع به چنین نظریه‌هایی همواره در معرض - و اتهام - تعمیم خصیصه‌های مدرن به جهان باستان است. در چنین شرایطی و با در نظر گرفتن تبعات عملی این وام‌گیری‌های نظری، دانش‌پژوهان و دانشجویان رشته تاریخ باستان همواره با این پرسش اساسی روبه‌رو هستند که آیا در پژوهش تاریخ باستان کاربست نظریه امکان‌پذیر است؟ و در این صورت چه نوع نظریه‌هایی به کار مطالعات باستان می‌آیند؟ این موضوع زمانی اهمیت می‌یابد که درمی‌یابیم بیشتر نظریه‌های به کار رفته در اساس با تکیه بر تحلیل داده‌های تاریخی جوامع پساباستان و حتی پسا صنعتی به وجود آمده‌اند. بر اساس تجربه شخصی خود من،

می‌توان گفت که مسئله نظریه و کاربست - یا عدم کاربست - آن در مطالعات تاریخ (به‌ویژه تاریخ ایران باستان) میان پژوهشگران - علی‌الخصوص دانشجویان - دو نمود اصلی پیدا کرده است. در صورت نخست، با بی‌اعتنایی و حتی مخالفت با مقوله نظریه و کاربست آن در تاریخ مواجه می‌شویم، عمدتاً با این استدلال که گستره کاربست «نظریه» منحصر به روزگار پساباستان و به‌ویژه معاصر است و هرگونه تلاش برای تعمیم آن به تاریخ باستان خطا است؛ رویکردی که اگر نه پذیرفتنی، دست کم درک‌شدنی است. دومین نمود که به گمان من در دهه اخیر بسیار رواج یافته است، از قضا به نظریه و کاربست آن در پژوهش‌های تاریخی روی خوش نشان می‌دهد. گرایش اخیر، به‌خصوص در پایان‌نامه‌ها و رساله‌های برخی دانشجویان به شکلی روزافزون دیده می‌شود که در قسمت مبانی نظری و فصل کلیات به شدت نظریه‌محور نشان می‌دهند و یا حداقل یکی از نظریه‌های مطرح - عمدتاً برگرفته از علوم اجتماعی و اقتصاد - را به‌عنوان مبانی نظری پژوهش خود نام می‌برند. باین حال در بیشتر موارد این‌چنینی، هنگامی که به متن اصلی اثر می‌رسیم غالباً نشانی از کاربست نظریه نام‌برده دیده نمی‌شود. یا از آن هم مشهودتر، پژوهشگر نظریه‌ای نامتناسب را برای موضوع و دوره تاریخی خود برمی‌گزیند که چونان قبایی است ناموزون بر قامت کار. شوربختانه چنین گرایش‌هایی اعم از آگاهانه یا ناخودآگاه بودن آن، صرفاً با هدف علمی‌تر دیده شدن پژوهش روی می‌دهد و یقیناً آفات و مضرات آن بسیار بیش از رویکرد پیشین است. با در نظر گرفتن این موضوع، ضرورت وجود کتابی به زبان فارسی که دغدغه‌هایی از این قبیل را مورد بحث قرار دهد و مفاهیم جدید در پژوهش‌های مربوط به تاریخ باستان را به دانشجویان بنمایاند، به شدت دیده می‌شود. از این رو، ترجمه کتاب حاضر در درجه نخست با هدف آشنایی دانشجویان تاریخ به‌ویژه تاریخ باستان - در کشورمان با «نظریه» و امکان کاربست آن در پژوهش‌های تاریخی صورت گرفته است.

کتاب *نظریه‌ها، مدل‌ها و مفاهیم در تاریخ باستان* نوشته نیل مورلی در سال ۲۰۰۴

توسط انتشارات راتلج منتشر شده است که با توجه به کمبود آثار در این باره، به‌رغم گذشت بیش از یک دهه همچنان دارای اهمیت زیادی است. شایان ذکر است که این کتاب خود در مجموعه‌ای به نام «رهیافت به جهان باستان» قرار دارد که تاکنون شامل ۱۳ کتاب در زمینه تاریخ‌نویسی، نظریه، هنر، سکه‌شناسی، کتیبه‌شناسی، تحلیل ادبی و باستان‌شناسی دوران باستان کلاسیک اروپا است. این کتاب شامل شش فصل و یک مؤخره است که در آن مسائل و موضوعاتی چون مناقشه نظریه و تفاوت رویکردی میان نحوه رویارویی با منابع و شواهد، تعمیم نظریه، کاربست نظریه اقتصادی مدرن، مفاهیم و اصطلاحات کلی رویکردهای

ماتریالیستی، آنالی، جمعیت‌شناختی و بوم‌شناختی، مفاهیم اجتماعی، مقوله‌هویت و قومیت و رویکردهای فرهنگی از جمله ساختارگرایی بررسی شده است.

یک ویژگی کتاب حاضر که قطعاً با مطالعه آن برای خواننده ایرانی محسوس خواهد بود، این است که تمامی مثال‌ها و مصادیق تاریخی به کاررفته در کتاب برگرفته از تاریخ یونان و روم و عموماً اروپا است و کتاب در درجه اول با هدف آشنایی دانشجویان مطالعات باستان کلاسیک با مبحث «نظریه» نگاشته شده است که البته با توجه به تخصص نویسنده یعنی تاریخ یونان و روم (مطالعات کلاسیک)، توجیه‌پذیر است. یقیناً حتی در صورت ناآشنایی دانشجویان با مباحث تاریخ اروپای باستان، دانشجوی نکته‌سنج و تیزبین به‌خوبی قادر خواهد بود تا جان کلام را دریابد و هسته اصلی مباحث نظری مطرح شده در کتاب را برای تاریخ ایران و به‌ویژه ایران باستان به کار بندد، خاصه آنکه از یک منظر، مطالعه و بررسی تاریخ ایران باستان از جهان باستان تفکیک‌ناپذیر است. با توجه به ضرورت بحث کاربست نظریه در تاریخ باستان، ترجمه چنین آثاری این مزیت را دارد که دانشجویان رشته تاریخ - به‌ویژه تاریخ باستان - و به‌خصوص در مقطع تحصیلات تکمیلی با رویکردهای کنونی مورخان درباره کاربست نظریه در تاریخ آشنا می‌شوند و امید است که این کار به رفع ضعف‌ها و نقایص کنونی پیرامون کاربست نظریه در موضوعات و پژوهش‌های تاریخی کمک کند.

در ترجمه کتاب حاضر، مترجم تمام تلاش خود را برای وفاداری به متن اصلی به کار بسته است، امری که با توجه به دشواری‌های ناشی از یکدست نبودن سبک متن - به علت کثرت نقل‌قول‌های نویسنده از دیگران - بی‌تردید مترجم نمی‌تواند مدعی باشد کاملاً از عهده آن برآمده است. یک نکته مهم در ترجمه این کتاب، گرایش به برگردان نام‌های خاص یونانی و رومی به شیوه‌ای حتی‌المقدور نزدیک به تلفظ اصلی آن‌ها است. لازم به ذکر است که در این خصوص شیوه یکسانی در زبان فارسی دیده نمی‌شود و اصولاً این نام‌ها به شکل سلیقه‌ای گاه با تلفظ فرانسوی و گاه انگلیسی و حتی در مواردی بینابین در کتاب‌های ترجمه‌شده و تألیفی و البته در مواردی هم با تلفظ اصلی یونانی یا لاتین در آثار نسبتاً جدیدتر آمده‌اند. یکی از دلایل در پیش گرفتن چنین رویکردی در ترجمه حاضر و به‌رغم تمام انتقادات به اصرار بر تلفظ اصلی، ضرورت آشنایی بی‌واسطه دانشجویان تاریخ باستان با جهان باستان کلاسیک و الزامات پژوهش درباره آن است. ضمن این که مسامحه پژوهشگر حوزه باستان در تلفظ صحیح نام‌های باستانی، چه‌بسا راه را برای چشم‌پوشی از دیگر واقعیت‌های روزگار باستان هموار کند. از این رو نام‌هایی چون کی‌کرو و توکودیدس که به‌واسطه تحولات آوایی از زبان لاتینی به

زبان‌های مدرن فرانسوی یا انگلیسی به شکل سیسرو (سیسرون) و توسیدید درآمده‌اند به صورت اصلی کلاسیک خود به فارسی برگردانده شده‌اند با قید این که برای اجتناب از ابهام، برابر رایج تر فرانسوی یا انگلیسی آن‌ها در نخستین اشاره به نام اصلی در زیرنویس آورده شده است. البته باید گفت که تلفظ کاملاً دقیق نه ممکن و نه در مواردی اساساً ضروری است و بنابراین بسیاری از نام - جای‌ها، نام‌های اشخاص با بسامد تکرار زیاد یا قدمت در زبان فارسی برحسب ضرورت از این قاعده مستثنا شده‌اند.

در اینجا ضروری می‌دانم مراتب سپاس خود را نسبت به عزیزانی ابراز دارم که موجبات پیشبرد ترجمه حاضر را فراهم نمودند و در تحقق آن از هیچ مساعدتی فروگذار نکردند. دوست گران قدرم دکتر زهیر صیامیان مدیر گروه مطالعات تاریخی سمت که با دغدغه و علاقه‌ای که نسبت به ترویج رویکردهای نوین در آموزش و پژوهش تاریخ دارند، در انجام این کار مترجم را از حمایت بی‌دریغ خود برخوردار کردند؛ دکتر مهدی رفعتی‌پناه دبیر محترم گروه مطالعات تاریخی سمت که در طول روند ترجمه و تدوین کتاب نهایت همکاری و مساعدت را در راستای تسریع و پیشرفت کار تدوین کتاب مبذول داشتند؛ دکتر محمود جوان مدیر محترم بخش طراحی و تدوین سمت که با دقتی مثال‌زدنی متن ترجمه را مورد بررسی و بازبینی قرار دادند و با ذکر نکاتی ارزشمند در خصوص برخی از موارد و ایرادات ترجمه در رفع نقایص اثر و بهبود آن مترجم را یاری کردند؛ و نیز دیگر عزیزان مجموعه سازمان «سمت» در گروه مطالعات تاریخی و واحد تدوین که چاپ این ترجمه مرهون زحمات آن‌ها است؛ همچنین لازم می‌دانم که از پروفیسور نویل مورلی نویسنده کتاب حاضر قدردانی کنم که به‌رغم مشغله، از روی لطف پذیرفتند که بر ترجمه فارسی پیشگفتاری بنویسند. سرانجام، اگر تشویق‌ها و دلگرمی‌های همسر مهدیه توانا در طول ترجمه کتاب نبود، بی‌گمان این کار محقق نمی‌شد و در اینجا لازم می‌دانم که زحماتش را ارج نهم.

احسان افکنده

## سیاسگزاری

نخستین مواجهه من با اندیشه‌های فرنان برودل، کلیفورد گیرتس و امثال آنها در بخشی از مقاله‌ای اجباری با عنوان «مسائل عمومی تاریخی» در دانشگاه بود که به عدم درک، ملالت، و عملکردی نسبتاً فاجعه‌بار در امتحان ختم شد. از آن پس، هنگامی که دانشجویانم واکنش‌های مشابهی نسبت به «نظریه» بروز داده‌اند، این تجربه به لحاظ روانی سازوکار دفاعی ذی‌قیمتی را برایم مهیا کرده است: در بیشتر مواقع، تنها در بازنگری گذشته است که ارزش چنین مواجهه‌هایی را می‌توان تشخیص داد. و همچنین حال می‌توانم دریابم تا چه اندازه مدیون پیتر برک و گوین پرینز هستم که موجب شدند به‌عنوان یک مورخ در این راه خاص ترقی گام نهم. از آن زمان به بعد، افراد بی‌شماری در این راه مرا مجذوب، ترغیب، مجاب و در کل یاری کرده‌اند که از میان آنها تنها می‌توانم کسانی را برشمارم که بی‌درنگ به ذهنم خطور می‌کنند: استادانم (پل کارتلج، پیتر گارنزی، کیت هاپکینز، جانان والترز)، هم‌دانشگاهیانم (جانان هال، ودیا ایزت، اندرو کرایدر، جرمی تَنر)، همکاران گذشته و اکنون من در بریستول (کترین ادواردز، سیتا فَن رِدِن، وندا زایکو) و دانشجویانم (دنیل بوکر، امیلیا فیشبرن، الکس هابز، جراینت آذربورن، آلن اسمیت، جک تالبت و دیگران). نوشتن این کتاب همچون کتاب پیش از آن یعنی نگارش تاریخ باستان، با این نیت صورت گرفته است که با فراهم آوردن نوعی کتاب راهنما به جهان «نظریه» برای نسل‌های آینده دانشجویان تاریخ باستان، اندکی از دین فکری‌ام را ادا کنم؛ تا حدی برای اینکه مانع سردرگمی بیش از حد آنان شوم، و تا حدی برای اینکه با معرفی نمونه‌های بارز و دیگر جاذبه‌های نظریه، در وهله نخست، آنها را به سفر به دنیای نظریه ترغیب کنم.

در زندگی شخصی‌ام، ریچارد باکستون، جیلین کلارک و باب فاولر در برهه‌هایی دشوار کمک‌ها و دلگرمی‌های بسیار زیادی به من داده‌اند. من تندرستی و شادمانی‌ام را بیش از همه مدیون آن، انگه‌اراد و جیل گلاور هستم که بدون یاری آنها ممکن نبود بتوانم دست به نگارش کتابی دیگر ببرم و همچنین بزل که بیشترین تلاش خود را کرد تا در کار نگارش این کتاب خرابکاری کند.

نوئل مورلی